

سرگذشت فدک

<"xml encoding="UTF-8?">

بسم الله الرحمن الرحيم



فدک، سرزمین آباد و حاصل خیزی بود که در نزدیکی خیبر قرار داشت. و فاصله آن با مدینه، در حدود ۱۴۰ کیلومتر بود، که پس از دژهای خیبر، نقطه اتکاء یهودیان حجاز به شمار می رفت، [۱] سپاه اسلام، پس از آنکه یهودیان را در خیبر و وادی القری و تیما در هم شکست، و خلائی را که در شمال مدینه احساس می شد، با نیروی نظامی اسلام پر نمود؛ برای پایان دادن به قدرت های یهودی در این سرزمین - که برای اسلام و مسلمانان کانون خطر و تحریک بر ضد اسلام به شمار می رفتند - سفیری به نام محیط پیش سران فدک فرستادند. یوشع بن نون که ریاست منطقه را بر عهده داشت، صلح و تسلیم را بر نبرد ترجیح داد، و تعهد کرد که نیمی از حاصل را هر سال در اختیار پیامبر اسلام بگذارد و از این پس، زیر لوای اسلام زندگی کند. همچنین بر ضد مسلمانان دست به توطئه نزنند، و حکومت اسلام در برابر این مبلغ امنیت منطقه آنها را تأمین نماید.

سرزمین هایی که در اسلام به وسیله جنگ و قدرت نظامی گرفته می شود؛ متعلق به عموم مسلمانان است، و اداره آن به دست فرمانروای اسلام می باشد؛ ولی سرزمینی که بدون هجوم نظامی و اعزام نیرو به دست مسلمانان می افتد، مربوط به شخص پیامبر و امام پس از وی می باشد، و اختیار این نوع سرزمینها با او است. می تواند آن را ببخشد؛ می تواند اجاره دهد. یکی از آن موارد این است که از این املاک و اموال، نیازمندی های مشروع نزدیکان خود را به شکل آبرومندی برطرف سازد. [۲]

روی این اساس پیامبر فدک را به دختر گرامی خود حضرت زهرا - علیها السّلام - بخشید.

منظور از بخشیدن این ملک چنانکه قرائن گواهی می دهد - دو چیز بود:

- زمامداری مسلمانان پس از درگذشت پیامبر اسلام طبق تصریح مکرر پیامبر، با امیرمؤمنان بود و چنین مقام و منصبی به هزینه سنگینی نیاز دارد. علی - علیه السّلام - برای حفظ این مقام و منصب، می توانست از درآمد فدک، حداکثر استفاده را بنماید. گویا دستگاه خلافت از این پیش بینی مطلع شده بود؛ که در همان روزهای نخست، فدک را از دست خاندان پیامبر بیرون آورد.

۲ - دودمان پیامبر - که فرد کامل آن یگانه دختر وی و نور دیدگانش حضرت حسن و حضرت حسین - علیهما السلام - بود - باید پس از فوت پیامبر، به صورت آبرومندی زندگی کنند و حیثیت و شرف پیامبر محفوظ بماند. برای این هدف پیامبر فدک را به دختر خود بخشید.

محدثان و مفسران شیعه و گروهی از دانشمندان سنی می نویسند: وقتی آیه و آت ذالقربی حقّه و المسکین و ابن السبیل نازل گردید؛[۳] پیامبر دختر خود فاطمه را خواست و فدک را به وی واگذار نمود.[۴] ناقل این مطلب ابوسعید خدری است که یکی از صحابه بزرگ رسول خدا باشد.

همه مفسران اعم از شیعه و سنی قبول دارند که این آیه، در حقّ نزدیکان و خویشاوندان پیامبر نازل گردیده و دختر وی روشن ترین مصداق ذی القربى است. حتی در شام هنگامی که مرد شامی به علی بن الحسین حضرت زین العابدین گفت: خود را معرفی نمای! آن حضرت برای شناساندن خود آیه یادشده را تلاوت نمود، و این مطلب آنچنان در میان مسلمانان روشن بود که آن مرد شامی در حالی که سر خود را به عنوان تصدیق حرکت می داد؛ به آن حضرت چنین عرض کرد: به خاطر نزدیکی و خویشاوندی خاصی که با حضرت رسول دارید، خدا به پیامبر خود دستور داده که حقّ شما را بپردازد.[۵]

خلاصه گفتار آنکه: در اینکه این آیه در حقّ حضرت زهرا و فرزندان وی نازل گردیده، میان علمای اسلام اتفاق نظر است؛ ولی در اینکه هنگام نزول این آیه، پیامبر فدک را به دختر گرامی خود بخشید، میان جامعه دانشمندان شیعه اتفاق نظر وجود دارد و برخی از دانشمندان سنی نیز با آن موافق می باشند.

و مأمون (به هر علتی که بود) خواست فدک را به فرزندان زهرا برگرداند، به یکی از محدثان معروف، عبدالله بن موسی نامه ای نوشت، و از او درخواست نمود که او را در این مسأله راهنمایی کند. او حدیث بالا را که در حقیقت شأن نزول آیه است، به وی نوشت، و مأمون نیز فدک را به فرزندان حضرت فاطمه باز گردانید.[۶] خلیفه عباسی به فرماندار خود در مدینه نوشت، پیامبر اسلام دهکده فدک را به دختر خود فاطمه بخشیده و این یک مسأله مسلمی است؛ و میان فرزندان زهرا در این اختلاف نیست.[۷]

روزی که مأمون برای رفع شکایت و مظالم، بر کرسی خاصی نشست، نخستین نامه ای که به دست وی رسید؛ نامه ای بود که نویسنده آن خود را مدافع حضرت فاطمه - علیها السلام - معرفی کرده بود. مأمون نامه را خواند و مقداری گریه کرد و گفت: مدافع آن حضرت کیست؟! پیرمردی برخاست و خود را مدافع او معرفی نمود. جلسه قضاوت به جلسه مناظره میان او و مأمون مبدل گردید. سرانجام مأمون خود را محکوم دید و به رئیس دیوان دستور داد، نامه ای تحت عنوان ردّ فدک به فرزندان زهرا بنویسد. نامه نوشته شد و به توشیح مأمون رسید. در این موقع، دعبل که در جلسه مناظره حاضر بود برخاست و اشعاری سرود که آغاز آن این است:

اصبح وجه الزّمان قد ضحکا برّ مأمون هاشم فدکا[۸]

شیعه در اثبات این مطلب، که فدک ملک طلق حضرت زهرا - علیها السلام - بود، به مدارکی که ارائه شد، نیازمند نیست؛ زیرا صدیق اکبر اسلام، امیرمؤمنان در یکی از نامه های خود که به استاندار بصره عثمان بن حنیف نوشته؛ صریحاً مالکیت فدک را یادآور شده و می فرماید: بلی کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اظلتّه السّماء

فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحكم الله: [۹]

آری! از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فقط در دست ما از اموال قابل ملاحظه دهکده فدک بود. گروهی بر آن بخل ورزیدند، و نفوس بزرگی روی مصالحی از آن چشم پوشیدند و خدا بهترین داور است.

آیا با این تصریح می توان در صدق مطلب شک نمود؟!

سرگذشت فدک پس از پیامبر

پس از درگذشت پیامبر، روی اغراض سیاسی، دختر عزیز پیامبر از ملک طلق خود محروم گردید، و عمال و کارگران او را از آنجا اخراج کردند. او درصدد برآمد، که از طریق قانون، حق خود را از دستگاه خلافت باز گیرد.

در درجه اول، دهکده فدک در اختیار او بود، و همین تسلط نشانه مالکیت او بود؛ با این حال، برخلاف تمام موازین قضایی اسلام، دستگاه خلافت از او گواه طلبید. در صورتی که در هیچ جای دنیا از کسی که بر یک مال مسلط است، و به اصطلاح ذوالید می باشد؛ گواه نمی خواهند. او به ناچار، شخصیتی مانند علی - علیه السلام - و زنی را به نام امّ ایمن که پیامبر گواهی داده بود که او از زنان بهشت است؛ و بنا به نقل بلاذری، [۱۰] آزادشده پیامبر به نام رباح را برای شهادت پیش خلیفه برد. دستگاه خلافت، به شهادت آنها ترتیب اثر نداد و محرومیت دختر پیامبر از ملکی که پدرش به او بخشیده بود، قطعی گردید.

به حکم آیه تطهیر، [۱۱] حضرت زهرا و علی و فرزندان او از هر نوع آلودگی پیراسته اند و اگر آیه شامل زنان پیامبر بشود، به طور قطع دختر پیامبر از مصادیق واضح آن می باشد؛ ولی با کمال تأسف این قسمت نیز نادیده گرفته شد، و خلیفه وقت ادعای وی را غیررسمی شناخت.

در مقابل، دانشمندان شیعه معتقدند که خلیفه سرانجام تسلیم نظر دختر پیامبر گردید، و نامه ای در پیرامون فدک - که آن ملک طلق فاطمه است - نوشت، و به وی داد. در نیمه راه دوست دیرینه خلیفه، با دختر گرامی پیامبر تصادف نمود، و از جریان نامه آگاه گردید و نامه را گرفت و آن را پیش خلیفه آورد، و به او چنین گفت: از آنجا که علی در این جریان ذی نفع است شهادت او قبول نیست، و امّ ایمن زن است، و شهادت یک زن ارزش نخواهد داشت. سپس در محضر خلیفه نامه را پاره کرد. [۱۲]

حلبی در سیره خود مطلب را به گونه ای دیگر نقل کرده و می گوید: خلیفه مالکیت فاطمه را تصدیق نمود؛ ناگهان دوست وی عمر وارد شد، و گفت نامه چیست؟! وی گفت: مالکیت فاطمه را در این ورقه تصدیق نموده ام. وی گفت: تو به درآمد فدک نیازمند هستی، زیرا اگر فردا مشرکان عرب بر ضدّ مسلمانان قیام کردند؛ از کجا هزینه جنگی آنها را تأمین خواهی نمود! و بعداً نامه را گرفت و پاره نمود. [۱۳]

اینجاست که انسان به واقعیت سخن یکی از متکلمان شیعه اذعان پیدا می کند؛ و آن این است که: ابن ابی الحدید می گوید: من به یکی از متکلمان امامیه، به نام علی بن نقی گفتم: دهکده فدک آنچنان وسعت نداشت،

و سرزمین به این کوچکی که جز چند نخل بیشتر در آنجا نبود؛ این قدر ارزش نداشت که مخالفان فاطمه در آن طمع ورزند! [۱۴]

او در پاسخ من گفت: تو در این عقیده اشتباه می کنی. شماره نخلهای آنجا از نخلهای کنونی کوفه کمتر نبود. به طور مسلم، ممنوع ساختن خاندان پیامبر از این سرزمین حاصلخیز، برای این بود که مبادا امیرمؤمنان از درآمد آنجا برای مبارزه با دستگاه خلافت کمک بگیرد. از این رو، نه تنها فاطمه را از فدک محروم ساختند، بلکه کلیه بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب را از حقوق مشروع خود، یعنی خمس غنایمی که سپاهیان اسلام در زمان خلفا به دست می آوردند؛ هم بی نصیب نمودند.

بی تردید، جمعیتی که باید دنبال زندگی بروند، و با کمال نیازمندی به سر ببرند؛ هرگز اندیشه مبارزه با وضع موجود را در دماغ نمی پروراندند. [۱۵]

باز همین نویسنده در صفحه ۲۸۴ کتاب خود، از یکی از مدرسین بزرگ مدرسه غربی بغداد، علی بن الفارقی این جمله را نقل می کند: و می گوید: من به وی گفتم: آیا دختر پیامبر در ادعای خود راستگو بود؟ گفت: بلی. گفتم: آیا خلیفه می دانست او زنی راستگو است؟ گفت: بلی. گفتم: چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟ در این موقع استاد لبخندی زد و با کمال وقار گفت: اگر خلیفه سخن فاطمه را از این جهت که زنی راستگو است، می پذیرفت، و بدون درخواست شاهد، فدک را به وی رد می نمود؛ فردا از این موقعیت به سود شوهر خود علی استفاده می کرد و می گفت: خلافت مربوط به شوهرم علی است، و او در این موقع ناچار بود خلافت را به علی تفویض کند، زیرا او را راستگو می داند. اما خلیفه برای اینکه راه این تقاضاها و مناظرات بسته شود، او را از حق مسلم وی ممنوع ساخت.

نوسانات فدک

ممنوعیت فرزندان فاطمه از فدک، در زمان خلیفه اول پی ریزی گردید و پس از درگذشت علی معاویه زمام امور را به دست گرفت، و فدک را میان سه نفر (مروان و عمرو بن عثمان و فرزندش یزید) تقسیم نمود. در دوران خلافت مروان، همه سهام در اختیار او قرار گرفت و وی آن را به فرزند خود عبدالعزیز بخشید. او نیز آن را به فرزندش عمر بن عبدالعزیز داد. از آنجا که او در میان خلفای بنی امیه مردی میانه رو بود؛ نخستین بدعتی را که برداشت این بود که فدک را به فرزندان زهرا بازگردانید. پس از فوت وی خلفای بعدی فدک را از دست بنی هاشم گرفتند و تا روزی که طومار زندگی خلفای بنی امیه در هم پیچیده شد؛ فدک در اختیار آنان باقی بود.

در دوران خلافت بنی عباس، مسأله فدک نوسان عجیبی داشت. مثلاً سفاح، آن را به عبدالله بن الحسن واگذار نمود، و پس از وی منصور دوانقی آن را باز گرفت، ولی فرزند او مهدی آن را به اولاد زهرا باز گردانید، و پس از وی موسی و هارون روی مصالح سیاسی از دست آنها درآوردند؛ تا آنکه نوبت خلافت به مأمون رسید. او رسماً طی تشریفات حق را به صاحبانش واگذار نمود و پس از فوت وی باز وضع فدک نوسان پیدا کرد و گاهی مردود و گاهی ممنوع گشت.

در عصر خلفای بنی امیه و بنی العباس، فدک بیش از آنکه جنبه انتفاعی داشته باشد، جنبه سیاسی به خود

گرفته بود. خلفای صدر اسلام به درآمد آن نیازمند بودند، ولی در زمان های بعدی ثروت و پول در میان امرا و خلفا به قدری بود، که هرگز به درآمد فدک نیازی نبود. از این جهت، وقتی عمر بن عبدالعزیز، فدک را به اولاد فاطمه واگذار نمود؛ بنی امیه او را توبیخ کردند و گفتند: تو با این عملت شیخین: ابوبکر و عمر را تخطئه نمودی و او را وادار نمودند که درآمد آن را میان فرزندان فاطمه قسمت کند، و اصل مالکیت آن را در اختیار خود داشته باشد. [۱۶]

فدک در سنجش داوری

بررسی پرونده فدک، به روشنی ثابت می کند که بازداری دخت پیامبر از حق مشروع خود، یک جریان سیاسی بود و مسأله روشن تر از آن بود که برای حاکم وقت، مستور و پنهان بماند. از این جهت، دخت پیامبر در خطابه آتشین و سراسر فصاحت و بلاغت خود چنین می فرماید: هذا كتاب الله حكماً و عدلاً و ناطقاً و فضلاً يقول: يرثي و يرث من آل يعقوب [۱۷] و ورث سليمان داود [۱۸] و بين عزوجل فيما وضع من الاقسط و شرع من الفرائض: [۱۹]

این کتاب خدا قرآن که حاکم و دادگری گویا و فیصله بخش است؛ می گوید: حضرت زکریا از خدا درخواست کرد که خداوند به او فرزندی عطا کند، که از او و خاندان یعقوب ارث ببرد؛ و نیز می گوید: سلیمان از داود ارث برد. خداوند، سهام را در کتاب خود بیان کرده و فریضه هایی را روشن ساخته است.

بحث پیرامون دلالت دو آیه بر وراثت فرزندان پیامبران از آنها، و حدیثی که تنها خلیفه ناقل آن بود؛ مایه گستردگی سخن است. علاقه مندان به کتاب های تفسیر مراجعه فرمایند. [۲۰]

تسخیر وادی القری

پیامبر نه تنها در این نقطه به قدرت های ضدّ اسلامی پایان بخشید؛ بلکه لازم دید به وادی القری که آنجا نیز نقطه اتکاء یهودیان بود رهسپار شود. وی شخصاً چند روز دژ آنان را محاصره کرد، و پس از فتح و پیروزی، قراردادی را که با مردم خیبر بسته بود، با آنان نیز بست؛ و از این طریق سرزمین حجاز را از شرّ فتنه گران یهود پاک ساخت و همه آنها را خلع سلاح نموده، تحت الحمایه مسلمانان قرار داد. [۲۱]

[۱] به کتاب مرصّد الاطلاع، ماده فدک مراجعه شود.

[۲] سوره حشر، آیه های ۶ و ۷؛ این مطلب در کتاب های فقهی در بخش جهاد تحت عنوان فیء و انفال مورد بحث واقع شده است.

[۳] سوره اسراء / ۲۶ یعنی حقّ خویشاوندان و مساکین و به راه ماندگان را بپرداز.

[۴] مجمع البیان، ج ۳ / ۴۱۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ / ۲۴۸

[۵] الدر المنثور، ج ۴ / ۱۷۶

[۶] مجمع البیان، ج ۲ / ۴۱۱؛ فتوح البلدان / ۴۵،

[۷] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵ / ۲۱۷،

[۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶،

[۹] نهج البلاغه، نامه / ۴۵،

[۱۰] فتوح البلدان / ۴۳،

[۱۱] انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً سورة احزاب / ۳۳،

[۱۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ / ۳۷۴،

[۱۳] سيره حلبی، ج ۳ / ۴۰۰،

[۱۴] ما موقعیت حاصلخیزی فدک را، در اول مقاله از کتاب مراد الاطلاع به طور اجمال نقل کردیم.

[۱۵] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ / ۲۳۶،

[۱۶] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ / ۲۷۸،

[۱۷] سورة مریم / ۶،

[۱۸] سورة نمل / ۱۶،

[۱۹] احتجاج طبرسی ج ۱ / ۱۴۵، ط نجف.

[۲۰] در این مورد به کتاب فرازهایی حساس از زندگانی علی، ج ۱ / ۳۲۵ - ۳۴۹ مراجعه فرمایید.

[۲۱] تاریخ کامل، ج ۲ / ۱۵۰،